

حکمیات اسودبن یعفر

اثر: دکتر عزت ملّا ابراهیمی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(ص ۸۵ تا ۹۹)

چکیده

اشعار اسودبن یعفر چه آنچه که در مناسبت‌های گوناگون سروده شده و یا در احوال دیگری نقل شده در واقع آینه تمام‌نمای زندگی بدویان جاهلی است. اسود به خلق و خوی، سجایای انسانی، صفات پسندیده، اوضاع اجتماعی زمان خود توجه فراوانی داشت. این توجه به جهان او را به سوی حکمت سوق داد که شاعر آن را به تجربه نه از راه تأمل و تحقیق عمیق دریافته بود. اسودبن یعفر در لابلای این قصیده دالیه که در واقع تمام شهرت خود را مدیون آن است، ابیاتی چند درباب اخلاقیات، حکمت و حوادث تاریخی بیان می‌کند. اندرزهای شیوا، معانی پندآمیز وی بارها در منابع گوناگون شرح و منتشر شده است و ابیاتی از آن در میان اعراب به صورت ضرب‌المثل درآمد است. نگارنده در این مقاله کوتاه تلاش دارد تا به بررسی و شرح سخنان حکمت‌آمیز اسود درباره زندگی، مرگ، ناپایداری جهان، روزگاران که در کمین مردم نشستند، فرسایش قبیله‌ها بر اثر گردش زمان، نابود شدن دولتها و پادشاهان مقتدر و ... بپردازد.

واژه‌های کلیدی: اسودبن یعفر، شعر جاهلی، حکمت، بادیه‌نشینان،

قصیده دالیه.

مقدمه:

اسود بن یعفر بن عبدالاسود بن جندل بن نهشل از شاعران اواخر عصر جاهلی است که در سده ششم میلادی دیده به جهان گشود. موطن شاعر و نیاکانش را در عراق نوشته‌اند. احتمالاً وی در آن دیار زاده شده و رشد و نمو کرده است. اسود از قبیله بنی تمیم و از تیره بنی نهشل بود. (جمهرة انساب العرب، ۱۹۸۳ م، ص ۲۳۰؛ تاریخ التراث العربی، ۱۹۸۳ م، ج ۲، ص ۱۳۰)

از دوران کودکی و نوجوانی، محیط تربیتی و فرهنگی اسود بن یعفر چیزی نمی‌دانیم، زیرا هیچ یک از منابع کهن تصویر روشن و گویایی از زندگی او به دست نداده‌اند. آگاهی ما درباره وی همانند بیشتر معاصرانش از پاره‌ای روایات گوناگون، گاه متناقض و آمیخته با افسانه فراتر نمی‌رود. تنها با استفاده از اینگونه روایات بویژه اشعار باقیمانده از شاعر است که می‌توان طرحی از زندگی اسود ترسیم کرد.

کنیه اسود بن یعفر را "ابوجراح" (الاقتضاب، ۱۹۷۳، ص ۳۷۴) و "ابونهشل" (کتاب کنی الشعراء، ۱۹۵۴ م، ج ۵، ص ۲۸۸؛ سمط اللالی، ج ۱، ص ۱۱۴) نوشته‌اند. از آنجا که وی از تبار بنی نهشل بود، به "ابونهشل" معروف شد. از این رو برخی منابع، شاعر جاهلی ما را به "اعشی نهشلی" (شرح اختیارات المفضل، ۱۹۸۷ م، ج ۲، حاشیه صفحه ۹۶۴) یا "اعشی بنی نهشل" (المؤتلف و المختلف، ۱۹۶۱ م، ص ۱۶؛ المزهر، ۱۹۸۶ م، ج ۲، ص ۴۵۷) خوانده‌اند. وجه تسمیه اسود به ابوجراح به آن سبب است که شاعری پسری به نام جراح داشت. فرزند نیز ذوق شعری را از پدر به ارث برده بود. هر چند ابن قتیبه در وجود این فرزند تردید کرده (الشعر و الشعراء، ۱۹۶۴ م، ج ۱، ص ۱۷۷)، لیکن اسود خود در قطعه‌ای به وجود آن اشاره دارد و در باب ناتوانی پسر خردسالش شعری می‌سراید (دیوان، ۱۹۶۸ م، قطعه ۱۵، ص ۳۳-۳۲). همچنین ابوالفرج اصفهانی داستان پریبج و تاب مادبان مشهوری را نقل کرده که جراح آن را از بنو حارث تیم الله تَعَلَبه ربوده بود. (الاعانی، ج ۱۳، ص ۲۳-۲۵)

افزون بر جراح، اسود فرزند دیگری به نام سلمی داشت. براساس روایتی که

ابوالفرج نقل کرده، وی پدر را به سبب بخشندگیهای بیجا و بی حساب سرزنش می‌کند. (الآغانی، ج ۱۳، ص ۲۶) اسودبن یعفر چندی را در کنف حنایت مَسْرُوق بن مُنْذِر بن سَلْمی بن جَنْدَل رئیس قبیله بنی نهشل سپری کرد. در این ایام اسود در مقام شاعر قبیله از عزت و احترام وافری برخوردار گشت. (الآغانی، ج ۱۳، ص ۲۵)

اسودبن یعفر همچون بیشتر شاعران زمانه‌اش در متن سنتها و عاداتهای جاهلی زیست. منش و شیوه گفتار او در پناه صحرایی تفتیده و سوزان رنگ و بوی جاهلی دارد. او بادیه‌نشین بود که از اوان کودکی جذب فرهنگ عربی زادگاه خود شده و با رسم و رسوم تازیان خوی گرفته و درهم آمیخته بود. این شاعر بدوی، پایبند به سنتهای قبیله‌ای و گرفتار در عصبیتهای جاهلی در ایام جوانی خود غارتگری، قماربازی، میگساری و عیش و عشرت را پیشه ساخت. سرپیچی از آرمانهای قبیله و بی‌بند و باریهای فراوان سبب شد تا اسودبن یعفر مطرود قبیله خود گردد و از میان آنها رانده شود. از این رو چندی را در جوار بنو قیس بن ثعلبه زیست و سپس به جوار بنو مؤره بن عبّاد در قاعه رفت. به استناد روایات کهن، شاعر پیوسته عمر خویش را در سفر می‌گذراند و از این قبیله به آن قبیله پناهنده می‌شد و همواره شعری در مدح یا هجای آنان می‌سرود.

به تدریج که شاعر پا به میانسالی می‌نهد، شعله‌های سرمستی ایام جوانی نیز در وجودش به سردی می‌گراید، داستانهایی چند که حاکی از وجود خصالی نیکو چون مردانگی، شجاعت، دلاوری و بخشندگی است به اسودبن یعفر نسبت داده‌اند. (الآغانی، ج ۱۳، ص ۲۲-۲۱، شعراء النصرانیه، ۱۹۲۶ م، ج ۱، ص ۴۷۶-۴۷۷) این روایتها چنانکه عموماً در دیگر آثار کهن به چشم می‌خورد، سراسر با اشعار دل آویزی در آمیخته و جای جای آن خصلتهای عالی جاهلی در وجود شاعر متجلی می‌گردد. (دیوان، ۱۹۶۸، قطعه ۶۰، ص ۵۹-۵۸)

آنچه بیش از همه در زندگی اسودبن یعفر حائز اهمیت است، ارتباط شاعر با دربار عُثمان بن مُنْذِر شهریار حیره می‌باشد. اسود که به برکت قریحه سرشار خود در

فضای فرهنگی شهر بزرگی چون حیره آمد و شد می‌کرد، توانست تا حدودی خلق و خوی بادیه‌نشینی را کنار نهد و با فرهنگ و مظاهر شهرنشینی آشنا گردد. از همین جا بود که جلوه‌های تمدن، فرهنگ و واژه‌های بیگانه به ویژه فارسی در اشعار اسود راه یافت. (دایرةالمعارف، ۱۹۸۰ م، ج ۱۳، ص ۳۶۲)

اسود بن یعفر در حضور نعمان اشعاری را از برمی‌خواند، ظاهراً در همین مدت بود که در سرودن اشعاری فصیح و به غایت نغز و دلکش مهارت یافت. چه توانست توجه نعمان را به خود جلب کند و تا پایان عمر در ملازمت وی به سر برد. باگذشت ایام، اسود در بارگاه نعمان از مقام و منزلتی والا برخوردار شد. چنانکه در مجالس بزم پادشاه شرکت می‌جست و در سفر و حضر ملازم و همنشین نعمان بود. (الآغانی، ج ۱۳، ص ۲۲؛ شعراءالنصرانیة، ج ۱، ص ۴۷۶) اسود لقب ندیم را که در برخی از منابع می‌یابیم از همین جا داشت. (خزانة‌الادب، ۱۹۸۶ م، ج ۱، ص ۴۰۶؛ تاریخ التراث العربی، ۱۹۸۳ م، ج ۲، ص ۱۳۰)

دل‌بستگی نعمان به شاعر گذشته از شأن و منزلتی ارجمند، ثروتی عظیم نیز به او ارزانی داشت. نعمان سخت اسود را اکرام می‌کرد و می‌نواخت. گویند هنگامی که در اواخر عمر به سبب بیماری از بارگاه نعمان کناره گرفت و خانه‌نشین شد، پادشاه رسولی فرستاد تا جویای حال اسود باشد. (الآغانی، ج ۱۳، ص ۲۲-۲۳)

آنچه بیش از همه در ارتباط اسود بن یعفر با نعمان شگفت می‌نماید، نبودن اشعاری مدح‌آمیز در ستایش شهریار لخمیان است. در دیوان اسود و نیز در منابع کهن سروده‌ای نمی‌یابیم که در آن شاعر به ستایش ولی نعمت خود پرداخته باشد و یا اگر پرداخته به دست ما نرسیده و از میان رفته است. از این رو شاید صحیح نباشد که مانند برخی از نویسندگان معاصر چون بلاشر (Histoire De La Litterature Arabe, I/294) اسود را مداح شاهان غسانی یا لخمی بخوانیم.

اشعار اسود بن یعفر چه آنچه که در مناسبت‌های گوناگون سروده شده و یا در احوال دیگری نقل شده، در واقع آینه تمام‌نمای زندگی بدویان جاهلی است و یا تا حدودی بازتاب تخیلاتی است که روایان سده‌های اول و دوم اسلامی از شاعران

صحرا در عصر جاهلی داشته‌اند. شعر اسود سخت تحت تأثیر فرهنگ کهن بیابانی قرار داشت. بنابراین سروده‌هایش از آن جهت که تصویر گویا از زندگی بادیه‌نشینان عصر جاهلی ترسیم می‌کند بسیار حائز اهمیت است. مهارت اسود در بهره‌گیری از واژگان مرسوم و ایجاد موسیقی در ترکیب کلمات، شعر او را گوش نواز و مقبول همگان ساخت. بیابان به او مفهوم خاص خود را الهام کرد، خیالش را صیقل داد و الفاظش را متانت، استواری و خشونت بخشید.

حکیمات (اشعار پند آمیز) = قصیده دالیه اسودبن یعفر که با مطلع: «نَامَ الْخَلِيءُ وَ مَا أَحْسُ رُقَادِي وَ الْهَمُّ مُحْتَضِرُ لَدِي وَسَادِي» آغاز شده، از چیره‌دستی و مهارت شاعر در سرودن معانی حکیمانه حکایت دارد. استواری ساختمان قصیده و لحن گفتار نشان می‌دهد که نبوغ شعری اسود در آن هنگام به حد کمال رسیده بود. این قصیده با وزنی آهنگین و واژه‌هایی مأنوس و آشنا در نزد بدویان، ساختاری محکم، عاری از هر گونه تعقید لفظی و معنوی در شمار شاهکارهای ادب عرب قرار گرفته است. قصیده دالیه اسود همان قصیده حکمت آمیزی است که ابن سلام جمعی سخت آن را ستوده و در زمره زیباترین سروده‌های عرب قرار داده است. ابن سلام که اسود را در طبقه پنجم شعرای خود نهاده در این باره می‌گوید: "از اسودبن یعفر قصیده زیبا و دل انگیزی در دست است که اگر او اشعار دیگری به نیکی دالیه معروفش سروده بود، وی را در طبقات نخست می‌نهادیم". (طبقات الشعراء، ۳۳-۳۴؛ طبقات فحول العشاء، ۱/۱۴۰، ۱۴۷)

ابوالفرج اصفهانی ضمن تأیید سخنان ابن سلام، قصیده دالیه اسود را دلاویزترین گزیده‌های حکیمانه عرب می‌داند. (الآغانی، ۱۳/۱۵)

در واقع اسود بن یعفر تمام شهرت خود را مدیون همین قصیده است. اندرزهای شیوا و معانی حکیمانه قصیده که به برکت آن شاعر در زمره حکمت سرایان عصر جاهلی قرار گرفته، بارها در منابع گوناگون شرح و منتشر شده و ابیاتی از آن در میان

تازیان به صورت ضرب‌المثل درآمده است. این اشعار اندرزگونه و استوار در آثار گذشتگان و متأخران از جهات گوناگون پیوسته مورد استشهاد، بررسی و تحلیل قرار گرفته و برخی از ابیات آن را که درباره چاره‌ناپذیری مرگ، شکیبایی و تسلی خاطر سروده شده، نقل کرده‌اند. کمتر کتاب نحوی، حدیثی، تفسیری، ادبی، تاریخی و جغرافیایی را می‌توان یافت که به ابیاتی از آن تمثل نکرده باشد.

دالیه اسودبن یعفر که به روایت مفضل صبی (مفضلیات، ۱۹۶۳ م، ص ۲۱۶-۲۳۰) به دست ما رسیده، مجموعاً ۳۶ بیت است. این قصیده در ماجراهای متضاد و روایت‌های گوناگون که طی سده‌های اول و دوم قمری رخ داده یا جعل شده جلوه می‌کند؛ داستان‌هایی که گاه از رواج ابیات دالیه در میان مردم حکایت دارد و گاه ناآشنا و غریب بودن آن را بازگو می‌کند. در هر حال، حکم بن موسی سلولی بعدها به گردآوری و تدوین شعر اسود دست یازید. (الآغانی، ج ۱۳، ص ۱۸-۱۷؛ تاریخ التراث العربی، ۱۹۸۳ م، ج ۲، ص ۱۳۱) و در همان روزگار بود که مفضل صبی قصیده حکمت آمیز وی را در مختارات خود نهاد و آن را جاویدان ساخت. ما نیز به شرح مختصری از مضامین و مفاهیم این قصیده که طولانی‌ترین سروده اسود است می‌پردازیم تا داوری آسان‌تر و دقیق‌تری را درباره شاعر سبک شعری و ارزش هنری او ممکن سازد.

اسود بن یعفر که در لابلای قصیده، ابیاتی در باب اخلاقیات، حکمت و حوادث تاریخی بیان می‌کند، شاعر نیکوسخنی است که اندرز حکیمانه‌اش چون از عمق جان مایه می‌گیرد، بر دل هر دلداری می‌نشیند و آن را آینه تمام‌نمایی در برابر خود می‌یابد. سخنان حکمت‌آمیز وی درباره مرگ و ناپایداری جهان سخت پرسوز و گداز است. زیرا در حیات، مرگ و روزگاران که در کمین آدمیان نشسته تأمل فراوان دارد. او خود نیک به جهان می‌نگرد، ناپایداری و زوالش را لمس می‌کند.

قصیده دالیه که در اواخر عمر شاعر سروده شده با اندوه جانگزایی که بر دل او چنگ انداخته آغاز می‌شود. ابیات نخستین قصیده از فراز و نشیب‌های زمانه سخن می‌گوید. فضای حاکم بر این ابیات حزن و اندوه بر روزگاران از دست رفته است.

جوانی در گذشته و شاعر پیر و ناتوان گشته، حتی گویی بینایی را از دست داده است. او پس از حسرت بر جوانی بر باد رفته به وصف سختیها و ناملايمات دوران پیری می پردازد و از گذشت روزگار شکایت فراوان دارد. یادآوری خاطرات گذشته اشک حسرت را از مژگان شاعر سرازیر کرده و خواب شبانگاهی را از دیدگانش ربوده است. اینک مرگ به سر هر گذرگاهی در کمین او نشسته و البته به گروگان و فدیة هم رضا نمی دهد. شاعر دریافته که شادابی و سلامتی جوانی، دلیل بقا و همیشگی او نیست. زیرا مرگ دیر یا زود پیروزمندانه آدمی را در چنگال خود اسیر خواهد ساخت. اسود در چند صحنه ماهرانه چاره‌ناپذیری مرگ را که بر همه موجودات گیتی سایه افکنده و در خوش‌ترین لحظه‌های زندگی به جان آنها چنگ می اندازد، به تصویر کشیده است (دیوان، ۱۹۶۸، م، قطعه ۱۳، ص ۲۵-۲۶):

نَامَ الْخَلِيٍّ وَ مَا أَحْسُ رُقَادِي وَاللَّهِ مُحْتَضِرٌ لَدِي وَسَادِي

انسان فاقد غم و غصه، آرام خوابیده است، اما انری از خواب در وجود خود نمی یابم. غم و اندوه در نزد من

همیشه حاضر است

مِنْ غَيْرِ مَا سَقَمٍ وَلَكِنْ شَفَنِي هَمٌّ أَرَاهُ قَدْ أَصَابَ فُوَادِي

شب زنده داری‌ام از سربیماری نیست، بلکه مرا اندوهی لاغر ساخته که بر قلب من چنگ انداخته است.

وَ مِنَ الْحَوَادِثِ لَا أَبَالِكَ أَنِّي ضُرِبْتُ عَلَى الْأَرْضِ بِالْأَسْدَادِ

ای بی پدر! از حوادث بد روزگار است که میان من و زمین پرده و مانعی افکنده شده است.

لَا أَهْتَدِي فِيهَا لِمَوْضِعِ تَلْعَةٍ بَيْنَ الْعِرَاقِ وَ بَيْنَ أَرْضِ مُرَادِ

نمی‌توانم به سوی فراز و نشیبی که میان عراق و سرزمین مراد واقع شده، هدایت شوم و راه خود را باز یابم.

وَ لَقَدْ عَلِمْتُ سِوَى الَّذِي تَبَاتَنِي أَنَّ السَّبِيلَ سَبِيلُ ذِي الْأَعْوَادِ

آنچه را که به من خبردادی دریافتم و فهمیدم که بجز مرگ راه چاره‌ای وجود ندارد.

إِنَّ الْمَنِيَّةَ وَالْحُتُوفَ كِلَاهُمَا يُوفِي الْمَخَارِمَ يَرْقُبَانِ سِوَادِي

مرگ و نیستی تا سرحد گلوگاه انسان بالا می‌آید و در انتظار به بند کشیدن بدن و جسم او به سر می‌برد.

لَنْ يَرْضِيَا مِنِّي وَفَاءَ زَهِينَةٍ مِنْ دُونِ نَفْسِي طَارِفِي وَ تِلَادِي

مرگ به فدیه گرفتن یا ستاندن مالی که خود اندوخته و یا از نیاکانم به ارث برده‌ام راضی نمی‌شود، بلکه تنها جان مرا می‌خواهد.

اندوه ملایمی که در این قصیده به چشم می‌خورد و چون موسیقی حزن‌انگیزی یادآور کهنسالی دردناک شاعر است، درون‌مایه فلسفی آن بر حکمت ساده عرب جاهلی استوار است. ده بیت دیگری که به دنبال این معانی می‌آید، مشهورترین ابیات قصیده است. شاعر با سخنانی اندرزآمیز که وزن و آهنگ زبانی عربی آنها را برجستگی و لحن خاصی بخشیده، حکیمانانه لب به سخن می‌گشاید. او به گذشتگان با دیده عبرت می‌نگرد، مکرر از آنان یاد می‌کند و از احوالشان پند می‌گیرد. سپس این اندیشه‌اش را توسعه و تعمیم می‌دهد. از فرسایش قبیله‌ها بر اثر گردش زمان به ناپود شدن دولتها و شاهان می‌رسد. به اعتقاد شاعر، گذشت ایام هر لحظه دیوار ملک یا دولتی را فرومی‌ریزد. پس آن همه پیشینیان مردند و آیندگان نیز مردنی‌اند.

همین جاست که شاعر از اهل خَوْرَنَق و سَدِیر و نیز چند قصر افسانه‌ای دیگر، شهر آنقره، بزرگان در گذشته، ویرانه‌های به جای مانده و اقوام منقرض شده سخن می‌گوید، آنگاه صادقانه فریاد برمی‌آورد که از آن همه ناز و نعمت، ثروت‌های سرشار و کامجویی‌های مداوم، جز مشتی خاطره برجای نمانده است: (دیوان، ص ۲۶-۲۸)

مَاذَا أُوْمَلُّ بَعْدَ آلِ مُحَرَّقٍ تَرَكَوا مَنَازِلَهُمْ وَ بَعْدَ إِيَادِ

پس از نابودی پادشاهان نیرومند و انهدام قوم ایاد که منازل خود را رها ساختند، چه امیدی برای من باقی می‌ماند.

أَهْلِ الْخَوْرَنَقِ وَالسَّدِيرِ وَ بَارِقِ وَالْقَصْرِ ذِي الشُّرَفَاتِ مِنْ سِنْدَادِ

صاحبان قصر خورنق و سدیر و بارق و نیز قصر ذی الشرفات بر فراز رودخانه سنداد همگی نابود گشتند.

أَرْضاً تَخَيَّرَهَا لِطَيْبِ مَقِيلِهَا كَعْبُ بْنُ مَامَةَ وَ ابْنُ أُمِّ دُوَادِ

سرزمینی که افراد بخشنده‌ای چون کعب بن مامه و شاعر معروف، ابودوادایادی، به خاطر سرسبزی و

زیبایی اش آن را برگزیده بودند.

جَرَّتِ الرِّیَاحُ عَلٰی عَرَاصِ دِیَارِهِمْ فَكَأَنَّمَا كَانُوا عَلٰی مِیْعَادِ

بادها در صحن و سرای منازلشان وزیدن گرفت، پنداری نابودی آنها وعده‌ای تحقق یافته بود.

وَلَقَدْ غَنُّوا فِیْهَا بِأَنْعَمِ عِیْشَةٍ فِی ظِلِّ مُلْكِ ثَابِتِ الْاَوْتَادِ

با ناز و نعمت در سایه حکومت پادشاهی مقتدر آسوده و در خانه‌های خود آرمیده بودند.

نَزَلُوا بِأَنْقَرَةَ یَسِیْلُ عَلَیْهِمْ مَاءُ الْفُرَاتِ یَجِیءُ مِنْ اَطْوَادِ

در انقره فرود آمدند و آب فرات که از فراز کوه روان می‌شد به سوی ایشان جریان داشت.

اَیْنِ الذِّیْنِ بَنَوْا فَطَالَ بِنَاؤُهُمْ وَ تَمَتَّعُوا بِالْاَهْلِ وَالْاَوْلَادِ

کجا بندگان که بناهای بزرگ و باشکوه ساختند و از نعمت خانواده، اقوام و اولاد بهرمند بودند.

فَاِذَا التَّعِیْمُ وَكُلُّ مَا یُلْهٰی بِهٖ یَوْمًا یَصِیْرُ اِلٰی بِلٰی وَنَفَادِ

نعمت و هر آنچه که موجبات سرگرمی ایشان را فراهم می‌سازد، سرانجام به نابودی و زوال منتهی خواهد

شد.

فِی اَلِ غَرْفٍ لُّوْبَعِیْتِ لِی الْاَسٰی لَوَجَدْتِ فِیْهِمْ اَسْوَةَ الْعَدَادِ

اگر در طلب یافتن گویبی عبرت‌آمیز هستی، برای من آل‌غرف (مالک بن حنظله) بهترین اسوه هستند و

نمونه‌ای شایسته از برای کسانی می‌باشند که در پی شمردن نیاکان شرافتمند خود برآیند.

مَا بَعْدَ زَیْدٍ فِی فِتَاةٍ فُرِّقُوا قَتْلًا وَ نَفِیًا بَعْدَ حُسْنِ تَادٰی

چه عبرتی باقی مانده برای قبیله نیرومند زید، که اینک به خاطر دخترکی، همگی تبعید، کشته و پراکنده

شدند.

فَتَخِیْرُوا الْاَرْضَ الْفَضَاءَ لِعَزِّهِمْ وَ یَزِیْدُ رَاْفِدُهُمْ عَلٰی الرَّفَادِ

آنان پس از پراکنده شدن برای بقای جان و عزت خود در سرزمین مکه اقامت گزیدند و بخشندگان و امداد

رسانان به حمایت از ایشان شتافتند.

شاعر در ادامه قصیده به شادیهای دوران جوانی گریز می‌زند و مرغ خیال را در

جولانگاه ایام خوش شباب به پرواز در می‌آورد (دیوان، ص ۲۸-۲۹):

إِمَّا تَرَيُنِي قَدْ بَلِيْتُ وَ غَاضَنِي مَانِيلاً مِنْ بَصْرِي وَ مِنْ أَجْلَادِي

آیا نمی بینی که به پیری رسیده و ناتوان گشته‌ام. بینایی چشمم به ضعف گرائیده و نیروی جسم تحلیل رفته

است؟

وَ عَصَيْتُ أَصْحَابَ الصَّبَابَةِ وَ الصَّبَا وَ أَطَعْتُ عَاذِلْتِي وَ لَانَ قِيَادِي

اینک من هم نشینی با جوانان و دلدادگی را رها کرده‌ام و با فرمانبرداری تمام به اطاعت از سرزنش کننده

خود پرداخته‌ام.

اسود به باده‌نوشی خود سخت مباحات می‌ورزد. وصف می‌فروشان، کنیزکان خنیاگر، ساقی، خمهای قیراندود شراب و میخانه‌ها بخش دیگری از ابیات قصیده را به خود اختصاص می‌دهد. زبان، شیوه‌گفتار، فضا و روح جاهلیت در سراسر این ابیات متجلی است. اسود به نوشیدن پیایی باده‌ای ناب که با آب خنک صبحگاهی درآمیخته، سخت مشتاق است و با تفاخر به وصف شراب و سکه‌های زرینی که برای خریدش هزینه کرده، می‌پردازد. به اعتقاد شاعر شراب سرشتی آتشین دارد که چون اخگری یا قوت صفت است و آن را شاعر از ساقی یعنی همان پسرک نخواست، کوزه قبا و چالاک با گوشواره‌ای درگوش برگرفته است.

پس از وصف جامهای باده که در میان دستان دخترکان سیمین تن و زیبا رو به گردش درمی‌آید و یا ساز و آواز مطربان می‌فروش که از هر طرف گوش را می‌نوازد و یا زنانی دامن‌کشان که در جامه‌های پرنیان از این سو به آن سو می‌خرامند، اینک مجالی دست داده تا شاعر زیباییهای آن دلبران باریک میان را بستاید و صفات خویشان را برشمارد (دیوان، ص ۲۹-۳۰):

فَلَقَدْ أَرَوْحُ عَلَى التِّجَارِ مُرَجَّلاً مَذلاً بِمَالِي لَيْناً أَجْيَادِي

به میکده‌ها بسیار آمد و شد می‌کردم، حال آنکه موهابیم را شانه زده و از انفاق مالم خرسندم و گردنم در اثر

مستی تلو تلو می‌خورد.

وَلَقَدْ لَهَوْتُ وَلِلشَّيْبَابِ لَذَاذُهُ بِسُلَاقَةٍ مُرَجَّتْ بِمَاءِ عَوَادِي

در ایام که جوانی موجبات لذت و نشاط انسان را فراهم می‌سازد، خود را با شرابی خالص آمیخته با آب خنک صبحگاهی سرگرم می‌ساختم.

مِنْ خَمْرٍ ذِي نَطْفٍ أَعَنَّ مُنْطَقِي وَافِي بِهَا لِدَارِهِمِ الْأَسْجَادِ

شراب را از ساقی عجم، گوشواره در گوش، خوش آواز، کمربند به میان بسته، بر می‌گرفتم و بهای آن را به سکه‌های زرین و منقوش می‌پرداختم.

يَسْعَى بِهَا ذُو تَوَمَّتَيْنِ مُشْمَرٌ قَنَأْتُ أَنَامِلُهُ مِنَ الْفِرْصَادِ

ساقیان مطیع، مروارید در بر، شراب را پیش من حاضر می‌کردند، که انگشتانشان به سرخی رنگ درخت توت می‌ماند.

وَالْبَيْضُ تَمْشِي كَالْبُدُورِ وَكَالْذَمِيِّ وَنَوَاعِمُ يَمْشِينَ بِالْأَزْفَادِ

زیبا رویانی چون ماه یا بت با بدنهایی نرم و لطیف در مجالس بزم راه می‌رفتند و جامهای شراب را به گردش درمی‌آوردند.

وَالْبَيْضُ يَرْمِينَ الْقُلُوبَ كَأَنَّهَا أُذْحِي بَيْنَ صَرِيمَةٍ وَجَمَادِ

آن سیمین تان قلبها را نشانه می‌گرفتند. گویی همچون تخم شتر مرغی بودن که در شنزاری مرتفع و دور دست قرار گرفته باشند.

يَنْطِقْنَ مَعْرُوفًا وَهِنَّ نَوَاعِمُ بِيضُ الْوُجُوهِ رَقِيقَةُ الْاِكْبَادِ

آن نرم تان زیبارو، غوطه ور در ناز و نعمت به نیکی سخن می‌گفتند.

يَنْطِقْنَ مَخْفُوضَ الْحَدِيثِ تَهَامُسًا فَابْلَغْنَ مَا حَاوَلْنَ غَيْرَ تَنَادِي

نجواکنان به آهستگی لب به سخن می‌گشودند و بدون بلند کردن صدا به مقصود خویش می‌رسیدند. اسود در قصیده دالیه خود با تیزی شگفت‌آوری به ترسیم صحنه‌های شکار با توصیف اسب چالاکش همت می‌گمارد. پنداری خواسته از تأثیر خوش آهنگ و پرشتاب الفاظ بهره جوید و فضای پر جنب و جوش شکار را بهتر باز نماید.

اسود سپیده دان به سوی نخجیرگاه روان می‌شود. مکانهای دور دست و رعب انگیز را به تنهایی درمی‌نوردد و به تعقیب و گریز صیدش می‌پردازد. شادابی و

سرسبزی زمین پس از ریزش باران شبانگاهی توجه شاعر را به خود جلب و چشمش را خیره می‌سازد. از این رو سبزی سالی، فراوانی آب و گیاه، تروتازگی شاخ و برگ مورد توصیف او قرار گرفته است. به نیکی می‌توان دریافت که در این تابلوی سحرانگیز، گفتار، نوع مضامین، شیوه سراینده‌گی اسود همان رنگ و بوی دیگر اشعار جاهلی را دارد.

وصف صحنه‌های شکار یا توصیف اسب سرکش که سخت ماهرانه با الفاظی دلنشین درآمیخته و طراوات معانی به آن جلوه‌ای خاص بخشیده، خالی از حیات و تحرک نیست. این حیات و زندگی به هنگامی که شاعر به ذکر دقایق صحنه‌ها می‌پردازد کاملاً تجلی می‌کند. چنانکه گویی خواننده در سراسر اشعار در آن تحرکات و دگرگونیها حضور دارد (دیوان، ص ۳۰-۳۱):

وَلَقَدْ عَدَوْتُ لِعَازِبٍ مُّتَنَادِرٍ أَخْوَى الْمَدَائِبِ مُؤْنِقِ الرُّوَادِ

صبحگاهان به سوی مکانهای دور دست روانه می‌شدم که سرسبزی گیاهان و ادی و یا اطراف آبراهه‌های آن در نهایت شدت بود و جویندگانی را که در پی یافتن چراگاهی بودند به شگفتی وامی‌داشت.

جَادَتْ سَوَارِيهِ وَأَزَرَ تَبْتَهُ نُفًا مِنَ الصَّفْرَاءِ وَالزُّبَادِ

بارانهای شبانگاهی فراوان به آن مکان باریده بود و گیاهانی زیبا و یک دست از نوع صفرآ و زباد با شکوفه‌های سفید سراسر دشت را پوشانده بود.

بِالْجَوْفِ أَلَامَرَاتٍ حَوْلَ مُغَامِرٍ قَبِضَارِحٍ فَفَقْصِيمَةِ الطَّرَادِ

آن دشت در میان منطقه "جو"، "امرات" و در اطراف "مغامر" و "ضارج" و "قصیمه" قرار داشت که صیادان به آنجا روی نهاده بودند.

بِمُشْمِرٍ عَتِدٍ جَهِيْزٍ شَدُّهُ قَيْدُ الْأَوَابِدِ وَالرَّهَانِ جَوَادِ

سراسر آن مرغزار را با اسبی بلند با، مهیا برای تاخت، تندرو، وحش بند و بی نظیر در میان سایر اسبهای مسابقه در نور دیدم.

يَشْوَى لَنَا الْوَحْدَ الْمُدِلَّ بِحُضْرِهِ بِشَّرِيحٍ بَيْنَ السَّدِّ وَالْإِيرَادِ

گاو وحشی را در سرعت و تاخت به همسالان خود می‌بالید، توسط اسب بادپای من صید شد و تکه‌ای از گوشت آن برای ما بریان گشت.

اسودبن یعفر که پیشتر در وصف‌های کوتاه و پر محتوای صحنه‌های شکار یا توصیف اسب، از خود زبردستی نشان داده بود در پایان قصیده از وصف شتر بانشاط و نیرومندش نیز غافل نمی‌ماند؛ ناقه‌ای که بهترین انیس و رفیق سفرهایش بوده، همدمی که به یاری او بیابانهای مخوف را درنوردیده است. شاعر سرعت و نیروی شتر تیزپایش را به وحوش صحرا مانند ساخته و آن را با اشعار دلاویزی می‌ستاید (دیوان، ص ۳۰):

وَلَقَدْ تَلَوْتُ الظَّاعِنِينَ بِجَسْرِهِ أَجْدٍ مُّهَاجِرَةِ السِّقَابِ جَمَادٍ

زنان هودج نشین کوچ‌کننده را با شتری تنومند، قوی، سریع که تا به حال آبستن نشده بود، دنبال کردم.

عِیرَانَةَ سَدِّ الرَّبِيعِ خِصَاصَهَا مَا يَسْتَبِينُ بِهَا مَقِيلٌ قُرَادٍ

شتری که در قدرت به گورخر می‌ماند، در بهار چریده و کم‌گوشتی و لاغری آن، به چاقی مبدل گشته بود و

کنه از روی پوست نرم آن می‌لغزید.

آنگاه اسود دوباره به پند و اندرز‌گریز می‌زند. گویا می‌خواهد با این معانی عبرت‌انگیز و تعابیر حکمت‌آمیز حسن ختای نیکو از برای بهترین شاهکار ادبی خود بیافریند:

فَإِذَا وَ ذَلِكَ لَا مَهَاءَ لِذِكْرِهِ وَالذَّهْرُ يُعْقِبُ صَالِحًا بِنَسَادٍ

برای آن ثبات و بقایی وجود ندارد و روزگار پس از هر اصلاحی، فساد را در پی دارد.

نتیجه‌گیری:

اشعار کهن جاهلی به عنوان ارزنده‌ترین گنجینه ادب تازه در شناخت شرح حال عرب باستانی، تاریخ، تمدن، فرهنگ و عقاید آنان سخت سودمند است، اما به لحاظ کمی دسترسی ما به میراث کهن جاهلی و یا به جهت آنکه اهل تحقیق

گردنه‌هایش را نپیموده‌اند، بسیاری از اشعار گرانبهای شخصیت‌های نه چندان مشهور جاهلی هنوز منتشر نشده است، که بجاست از لابه‌لای متون کهن استخراج و مورد ارزیابی و تحقیق دانش پژوهان قرار گیرد.

منابع و مأخذ:

- ۱- آذرنوش، آذرتاش، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ ش.
- ۲- آمدی، حسن، المؤلف و المختلف، به کوشش عبدالستار احمد فرج، قاهره، دارالاحیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۱ م.
- ۳- ابن حبیب، محمد، کتاب کنی الشعراء و من غلبت کنیته علی اسمہ، به کوشش عبدالسلام هارون، قاهره، مطبعة لجنة التألیف، ۱۹۵۴ م.
- ۴- ابن حزم اندلسی، علی، جمهرة انساب العرب، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۳ م.
- ۵- ابن سید بطلیوسی، الاقتضاب فی شرح ادب الکتآب، بیروت دارالجیل، ۱۹۷۳ م.
- ۶- ابن سلام جمحی، طبقات الشعراء، لیدن، مطبعة بریل، ۱۹۱۳ م؛ همو، طبقات فحول الشعراء، به کوشش محمود محمد شاکر، قاهره، مطبعة المدنی، ۱۹۷۴ م.
- ۷- ابن قتیبہ دینوری، الشعر و الشعراء، به کوشش محمد یوسف نجم و احسان عباس، بیروت، داراتقامة، ۱۹۶۴ م.
- ۸- ابو عبید بکری، سمط اللآلی، به کوشش عبدالعزیز میمنی، قاهره، مطبعة لجنة التألیف، ۱۹۳۶ م؛ همو، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، به کوشش مصطفی سقا، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۳ م.
- ۹- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، قاهره، وزارة الثقافة والارشاد القومي، بی تا.
- ۱۰- اسود بن یعفر، دیوان، به کوشش نوری حمودی قیسی، بغداد، وزارة الثقافة و الاعلام، ۱۹۶۸ م.
- ۱۱- بستانی، پطرس، دائرة المعارف، بیروت، دارالمعرفة، ۱۹۸۰ م.
- ۱۲- بغدادی، عبدالقادر، خزانه الادب، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، مكتبة الخانجي، ۱۹۸۶ م.
- ۱۳- خطیب تبریزی، شرح اختیارات المفضل، به کوشش فخرالدین قباوه، بیروت،

دارالکتب، ۱۹۸۷ م.

۱۴- سزگین، فؤاد، تاریخ التراث العربی، ترجمه محمود فهمی حجازی، ریاض، ۱۹۸۳ م.

۱۵- سیوطی، جلال الدین، المزهرة فی علوم اللغة و انواعها، به کوشش محمد احمد جادالمولی و دیگران، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۹۸۶ م.

۱۶- شیخو، لوئیس، شعراء النصرانیة، بیروت، مطبعة الآباء المرسلین، ۱۹۲۶ م.

۱۷- مفضل ضبئی، مفضلیات، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۳ م.

۱۸- یاقوت حموی، معجم البلدان، تهران، مكتبة الاسدی، ۱۹۶۵ م.

19- Blachere, Regis, Histoire De La Litterature Arabe, Paris, 1964.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی